

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال چهارم، شماره شانزدهم، زمستان ۱۳۹۱، ص ۱-۲۴

آموزه اخلاقی وفای به عهد در متون عرفانی

دکتر مهین پناهی* - ثریا کریمی یونجالی**

چکیده:

گرچه وفا جزء مقامات اصلی به شمار نیامده اما می‌توان آن را از مقامات فرعی و ملکه اخلاقی والا و از آموزه‌های مهم عارفان محسوب کرد. در کتابهای تعلیمی عارفان از وفای به عهد خداوند متعال، وفای به عهد خلق و وفای به عهد خود سخن رفته است. وفای به عهد از اصول و شرایط مقام شیخی و مریدی، آداب حج، آداب سماع، علامت دوستی و علامت فتوت عارفان و صوفیه است؛ همچنین بیشتر عارفان، مقصود از صدق را وفای به عهد دانسته‌اند.

این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش است که وفا در مقامات سالکان چه جایگاهی دارد و این فضیلت اخلاقی در متون تعلیمی عرفانی و در آموزه‌های عارفان تا چه حد مورد توجه قرار گرفته است؟

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س) mpd@alzahra.ra.ac.ir

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س) sorayakarimi087@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۹/۱۴

تاریخ وصول ۹۱/۶/۱۴

واژه‌های کلیدی:

اخلاق، عرفان، وفا، وفا به عهد خداوند، وفا به عهد خلق، وفا به عهد خود.

مقدمه:

وفا در لغت به معنی پای‌بندی به عهد و به پایان رسانیدن آن است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۸۳۰). عهد نیز مراعات و حفظ پیمانی است که رعایت و پای‌بندی به آن ضروری است (همان: ۵۴۲).

وفا در اصطلاح یعنی انجام اعمالی که بنده تعهد کرده است (سجادی، ۱۳۸۶: ۷۸۸). یکی از مباحث اخلاقی که در کتابهای عرفانی بر آن بسیار تأکید شده است، پای‌بندی به وفای به عهد است. درباره اهمیت این فضیلت اخلاقی همین بس که از آداب و اصول عرفان و سرلوحه سیر و سلوک عارفان است.

در کتابهای عرفانی، وفای عهد را در اصل، وفا به پیمان روز الست بندگان با خداوند متعال دانسته‌اند چنانکه روزبهان بقلی (وفات ۶۰۶ هـ.ق) به آن اشاره کرده است:

در روز الست بلی گفتمی امروز به بستر لا خفتی
(بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۹۸)

شاه نعمت الله ولی نیز از عهد الست و از بی‌وفایی و عهدشکنی نسبت به این پیمان چنین گفته است: «خروج از عهده عهدی که با رب خود بسته است، در زمان اقرار به ربوبیت و در جواب الست بر بکم بلی گفته» (شاه نعمت الله ولی، ۱۳۴۴، ج ۳: ۲۵) هدف این جستار بررسی جایگاه وفا در سیر و سلوک و آموزه‌های عارفان است.

مدخل

عرفان شناخت خداوند متعال است و مقامات عرفانی، ملکه‌های اخلاقی است که آدمی

بر پایه شناخت صفات حضرت حق، و در حد ظرفیت خود با ممارست، آنها را کسب می‌کند.

این ملکه‌های اخلاقی گاهی به شکل مجمل و فشرده در هفت، یازده مقام و گاه بیشتر تعریف شده‌اند. گاهی از این سجایای اخلاقی با عنوانهای صد میدان و هزار قصر به صورت مبسوط سخن رفته است. هدف سیر و سلوک عارفان، رسیدن به مقامات عرفانی است که در نهایت به فنا و بقا منتهی می‌شود.

در کتابهای تعلیمی عارفانه، وفا به صورت یک مقام اصلی و مستقل مطرح نشده، بلکه به عنوان سرمایه عرفان و منشأ شناخت آدمی با تلمیح به آیه شریفه «الْمُ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ: ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم» (یس / ۶۰) و آیه شریفه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری» (رعد / ۱۷۲) و تأکید بر شناخت و پای بندی به آن عهد، دستمایه عارفان قرار گرفته است.

وفای به عهد در متون عرفانی

عارفان همواره برای توجیه اعتقادات و رفتار خود آنها را با قرآن کریم و احادیث مستند کرده‌اند؛ در مورد این آموزه اخلاقی نیز به آیات شریفه توجه داده‌اند تا از خلال آیات قرآن کریم، اهمیت این فضیلت اخلاقی در پیشگاه حضرت حق نشان داده شود مانند آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به قراردادهای خود وفا کنید» (مائده / ۱) و «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ: و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید» (نحل / ۹۱)، و «بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: آری، هر که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری نماید بسی تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (آل عمران / ۷۶)^۱

عارفان همچنین از آموزه‌های معنوی احادیث نبوی در مورد وفا نیز برخوردار بوده‌اند^۲ مانند پیامبر اکرم (ص) که معاذ جبل (وفات ۱۸ هـ ق) را بعد از تقوی و راستی سخن، به وفای عهد و گزاردن امانت و ترک خیانت و دیگر اوصاف حمیده توصیه فرموده است (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۰۸). یعنی پیامبر اکرم (ص) وفای به عهد را در سلک تقوی و صدق بیان کرده است.

برخی از عارفان و صوفیه وفا را موهبت و عنایت ازلی دانسته‌اند (عراقی، ۱۳۷۲: ۵۵۶). از محمد بن علی کتانی (۳۳۲ هـ ق)، روایت شده که مردم در ابتدای اسلام، دین را معیار زندگی قرار داده بودند و بر اساس معیارهای دین رفتار می‌کردند تا اینکه دین کم‌رنگ شد و سپس در قرن دوم، وفا را بنیاد دلها قرار دادند تا وفا هم از دلها رفت. در قرن سوم، مروت اساس کردارشان شد تا جوانمردی هم رخت بریست. در قرن چهارم حیا را شعار خود ساختند تا اینکه شرم و حیا هم کنار رفت و سپس مردم همه را فراموش کردند و بنیاد زندگی را بر خوف و رجا استوار کردند (سراج، ۱۴۲۳ هـ ق. ۱۶۷ و قشیری، ۱۳۷۴: ۳۳۶-۳۳۵).

ابونصر سراج (وفات ۳۷۸ هـ ق) مردم را در حفظ آداب، به سه طبقه تقسیم کرده است: طبقه اول، اهل دنیا؛ طبقه دوم، اهل دین و طبقه سوم، خواص مردم است که ادب آنها در طهارت دل، مراعات اسرار، وفای به عهد، نگاه داشتن وقت و امثال آنهاست (جامی، ۱۳۳۷: ۲۸۳ و هجویری، ۱۳۷۵: ۴۴۵-۴۴۴). توجه به وفای به عهد نزد متصوفه و عارفان تا جایی پیش رفته که بندار بن حسین، تصوف را وفای عهد تعریف کرده است: «از وی پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت: وفای عهد. شیخ الاسلام گفت: وفای به عهد آن است که هر چه بر دل گذشت که برای او بکنی، آن را بکنی» (جامی، ۱۳۳۷: ۲۲۶). این سخن به این معناست که نه تنها آنچه بر زبان جاری می‌شود و در اصطلاح «قول» گفته می‌شود عمل به آن واجب است، بلکه عارفان ادا کردن امری را که بر دل

خطور کند، بر خود تکلیف کرده‌اند.

مؤلف کتاب اللّمع فی التصوف اصل کلمه صوفی را «صوفی» دانسته که به دلیل سنگینی تلفظ، صوفی شده است و صفا قیام برای خداوند متعال در هر زمان با شرط وفاداری به اوست (سراج، ۱۴۲۳ه: ۴۶).

برخی از عارفان نیز از وفای عام و وفای خاص سخن به میان آورده‌اند.

وفای عام و وفای خاص

از ابوالحسن ارموی پرسیدند: «وفا چیست؟ گفت: آنچه از آن باز آمدی، به آن باز نگردی. گفتند: این خود عام است، آن خاص چیست؟ گفت: آنکه بدانی از بهر چه آمدی» (جامی، ۱۳۳۷: ۲۳۵-۲۳۴). در این سخن وفای عام، توبه معنا شده است و وفای خاص، عهد با خداوند و عبودیت تعریف شده است. در واقع عقد یا عقد سرّ، اعتقاد قلبی بنده با خداوند است برای انجام کارها که چنین کنم و چنان نکنم. به دانایی گفتند: خدا را چگونه شناختی؟ گفت: با از هم گسیختن تصمیمها و فسخ عزیمتها (سراج، ۱۴۲۳ه: ۴۳۰). در این تعریف هم وفا، صبر بر توبه‌شکنی بندگان تعبیر شده است. محمد بن یعقوب فرجی گفت: سی سال بین خود و خداوند میمانی نیستی مبادا که شکسته شود و با زبان خودم مرا دروغگو بخوانند. اینگونه گفته‌اند که بین عوام و خواص مؤمنان تفاوت است زیرا که خداوند بر عوام مؤمنان - اگر زبانی پیمانی ببندند - وفای عهد را واجب نموده است و بر خواص مؤمنان وفا بر آنچه بر دل پیمان ببندند، واجب است (همان: ۴۳۱).

همانطور که گذشت برخی از عارفان و صوفیان، تصوف را وفای عهد دانسته‌اند. همچنین وفا حفظ میثاق عاشقان و سبب اخلاص اهل اختصاص و صیانت از سرّ است. وفای عام و وفای خاص متفاوت است. «وفا غایت وفاق است و وقایت میثاق است. وفا

دستگاه مشتاق است و پایگاه عشاق است. وفا مایهٔ اخلاص است و پیرایهٔ اهل اختصاص است و سرّ خویش نهفتن است و سرّ دوست جز با دوست ناگفتن است. وفای عام پیداست و وفای خاص جداست. وفای عام آن است که دوست را باشد و وفای خاص آن است که با دوست باشد؛ چنانکه آن در دوستی خلل نیارد، این بر دوستی بدل نیارد، آن به خطا نگریزد، این در عطا نیاویزد. آن کار مردان است و این کار بی‌خودان است عهدی بودست در عنایت قدم به نیابت آدم که کسی را ورای بندگی گام نیست و این علت هستی است به حکم ولایت کام نیست مقتضی نیستی. آن جانست و اهل بصیرت را این عیانست» (انصاری، ۱۳۷۷: ۳۵۸-۳۵۷).

عطار نیشابوری (وفات ۶۱۸ یا ۶۴۸ هـ ق) گرچه وفا را جزء مقامات نشمرده است اما آن را مرتبه‌ای در معرفت به شمار آورده است:

دیگری گفتش که انصاف و وفا	چون بود در حضرت آن پادشا؟
حق تعالی داد انصافم بسی	بی وفایی هم نکردم با کسی
در کسی چون جمع آمد این صفت	رتبت او چون بود در معرفت؟

(عطار، ۱۳۸۵: ۱۴۸)

در کتابهای عرفانی از سه نوع وفای به عهد، سخن به میان آمده است: ۱- وفا به عهد و حق خداوند ۲- وفا به عهد و حق دیگران ۳- وفا به عهد و حق خود.

۱. **وفا به عهد و حق خداوند:** ابوالحسن خرقانی (وفات ۴۲۵ هـ ق.) گفته است: چون خود را با خدا ببینی و فاست و اگر خدا را با خود ببینی فناست (عطار، ۱۳۷۵: ۸۰۲). در کشف المحجوب نیز به وفای عهد با خداوند متعال اشاره شده است، چنانکه حکایت شده شخصی از معصیت توبه می‌کند ولی دوباره به آن حالت قبلی بازمی‌گردد و باز پشیمان می‌شود؛ در این حالت، هاتفی آواز می‌دهد که از ما اطاعت و فرمانبرداری کردی از تو سپاسگزاری کردیم، بی‌وفایی کردی، ما را رها کردی ولی به تو مهلت دادیم؛ اگر دوباره از در دوستی وارد شوی و بازگردی تو را قبول می‌کنیم (هجویری،

۱۳۷۵: ۳۸۴). به این ترتیب توبه، بازگشت به پیمان عهد و وفا با خداوند متعال است و حق تعالی به ناقضان عهد و پیمان خود، مجالی دیگر برای جبران می‌دهد. وفای عهد، صفت خداوند متعال است زیرا حضرت حق با دوستان خلاف عهد نمی‌کند؛ هرچند آنها در وفای خود خلاف کنند و خداوند به جای آن، لطف خود را زیاد می‌کند. علامت وفای خداوند همین است که در ازل بدون اعمال نیک بنده، او را خوانده است و در این دنیا به علت معصیت، او را از خود دور نمی‌کند (همان: ۱۴۲). حاصل سخن آن‌که در کتابهای عرفانی وفای به عهد دوسویه است یعنی وفای بنده با خداوند و وفای خداوند متعال با بنده هردو مطرح است.

از دیدگاه ابوالقاسم قشیری (وفات ۵۱۴ هـ) عبودیت در چهار چیز است: به جای آوردن در عهد، نگاه‌داشتن حدها، رضا دادن به آنچه هست، صبر کردن به آنچه که نیست (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۰۶).

صوفیه مقصود از وفای عهد را از عهده برآمدن بنده از تعهد روز الست دانسته‌اند و گفته‌اند: وفا دربارهٔ عامهٔ بندگان، رغبت به وعده و بیم از وعید است و برای خاصهٔ بندگان، وقوف بر امر و وفا کردن به آنچه که از بنده تعهد گرفته شده است نه از روی غرض، رغبت و بیم، نه دوری کردن از حول و قوهٔ است (کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۵۵-۱۵۴).

هرگاه آدمی به پیمان خداوند متعال وفادار بماند، خداوند نیز از روی کرم پیمان او را حفظ می‌کند؛ پس با گوش هوش سپردن به حقیقت آیهٔ «أَوْفُوا بِعَهْدِي»، از درگاه معشوق ازلی و ابدی ندای «أَوْفِ عَهْدِكُمْ» در می‌رسد.

چونک در عهد خدا کردی وفا	از کرم عهدهت نگه دارد خدا
از وفای حق تو بسته دیده‌ای	أَذْکُرُوا، أذْکُرْکُمْ نشینده‌ای
گوش نه اوفوا بعهدی گوش دار	تا که اوف عهدکم آید ز یار

(مولوی، ۱۳۸۶: ۶۸۹)

که تلمیح به این آیه شریفه است: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»: ای فرزندان اسرائیل، نعمتهايم را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید (بقره / ۴۰).

اوحدی مراغه‌ای از وفاداری به پیمان است و تعهدات فطرت انسان به خداوند چنین گفته است:

ظاهر و باطنیت باید چست	تا به پایان بری تو عهد درست
از سر بندگی به روز الست	چون به پیمان دوست دادی دست
بر دلت هر چه بگذرد جز دوست	بعد از آن عهد کرد کار تو اوست
بر نخستینه عهد باید بود	وندران جد و جهد باید بود
تا به پایان بری سخن، باری	که در آن روز گفته‌ای: آری
تا تو این عهد را وفا نکنی	روی در قبله صفا نکنی
ایزد «اوفوا بعهدکم» فرمود	آدمی عهد را وفا ننمود

(اوحدی، ۱۳۷۵: ۵۶۲)

پس «خدای را با بنده عهدهای فراوانست و در هر عهدی که بنده را در آن وفاست از رب‌العالمین در مقابله آن وفاست؛ اول آنست که بنده اظهار کلمه شهادت کند از رب‌العزه در مقابله آن، حق دم و اموال است... و آخر آنست که بنده نظر خویش پاک دارد و خاطر خویش را پاس دارد، از رب‌العزه در مقابله آن این کرامت است که «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^۳ و میان آن بدایت و این نهایت وسائط فراوانست، از آن عهدها که الله را با بندگانست از بنده کردار و گفتار و از الله ثواب بی‌شمار. «و منها ما قال بعضهم اوفوا بعهدی بحضور الباب، اوف بعهدکم بجزیل الثواب؛ اوفوا بعهدی بحفظ اسراری، اوف بعهدکم بجمیل مباری؛

أَوْفُوا بِعَهْدِي فِي أَنْ لَا تُؤْثِرُوا عَلَيَّ غَيْرِي، أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ فِي أَنْ لَا أَمْنَعُ مِنْكُمْ لُطْفِي وَ خَيْرِي؛ أَوْفُوا بِعَهْدِي بِحَسَنِ الْمَجَاهِدَةِ، أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِدَوَامِ الْمَشَاهِدَةِ؛ أَوْفُوا بِعَهْدِي بِصِدْقِ الْمُحِبَّةِ، أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِكَمَالِ الْقُرْبَةِ؛ أَوْفُوا بِعَهْدِي فِي دَارِ مِحْنَتِي عَلَيَّ بِسَاطِ خِدْمَتِي بِحِفْظِ حُرْمَتِي، أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ فِي دَارِ نِعْمَتِي عَلَيَّ بِسَاطِ قُرْبَتِي بِسُرُورٍ وَصَلْتِي؛ أَوْفُوا بِعَهْدِي الَّذِي قَبَلْتُمْ يَوْمَ الْمِيثَاقِ، أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ الَّذِي ضَمَنْتُمْ لَكُمْ يَوْمَ التَّلَاقِ؛ أَوْفُوا بِعَهْدِي بِأَنْ تَقُولُوا أَبَدًا رَبِّي، أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِأَنْ أَقُولَ لَكُمْ عَبْدِي»^۴ (میبیدی، ۱۳۷۶: ۱۷۷ - ۱۷۶). پس در تعریف عارفان، مقصود از آیه کریمه «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ» این است که بندگان با توجه به عهد ازلی «الأسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» با خداوند متعال عهد بسته و قبول عبودیت کرده‌اند تا خداوند نیز به عهد بندگان وفا نماید و خداوند متعال در مقابل آن بندگی و طاعت و عبادت، مقصود از آفرینش را - که قرب و معرفت است - روزی بندگان کند (لایجی، ۱۳۷۴: ۵۴۵).

۲. وفا به عهد و حق خلق: در متون عرفانی و در اخلاق عملی عارفان مصادیق بسیاری از وفای به عهد وجود دارد که همواره دیگران را بر خود مقدم داشته‌اند. چنانکه نقل شده است: ابوحامد دوستان (از عرفای خراسان در قرن چهارم) با رفیقی در راه می‌رفت، در بین راه، آن رفیق می‌گوید که اینجا دوستی است تو بمان تا من دیدار این دوست را به جای آورم. آن رفیق وارد آن خانه می‌شود و آن شب بیرون نمی‌آید. ابوحامد در حالی که برف زیادی هم می‌باریده در میان برف می‌ماند تا اینکه آن مرد از او می‌پرسد که هنوز اینجایی؟ ابوحامد جواب می‌دهد: گفته بودی اینجا بمان و دوستان، وفای خود را به سر می‌برند (منور، ۱۳۸۱: ۲۵۹). غزالی بنا بر رفتار حضرت رسول اکرم (ص)، پیمان‌شکنی و بی‌وفایی را خصلت منافقان دانسته است (غزالی، ۱۳۷۶: ۲۷۴).

وفا به عهد و حق خود- عارفان فریفته نشدن به هوای نفس و حفظ سلامت نفس را وفا معنی کرده‌اند؛ چنانکه سهروردی چنین مثال آورده است: «مسافر که قصد سفر

کند، ترویجی بیابد و آن از وصول نفس باشد به مراد، پس زیرک و دوربین و حاذق تیزبین، به حسن فراست و کمال کیاست، بدان ترویج مغرور نشود و چون عزم سفری در خاطر وی بگذرد، ثبات و وفا پیش گیرد و با خود گوید که: این خاطر، از نمایش و تسویل شیطان است و مکر و کید نفس و هوی است. (سهروردی، ۱۳۶۴: ۶۳). پس مغرور نشدن به مکر و کید شیطان و ابلیس نفس و هوا و مقاومت در مقابل این دشمنان، وفای به خود است.

در کشف الاسرار در مورد آیه «و اوفوا بعهد الله» آمده است: «العهدُ کثیرهٌ، وَ أَحَقُّ الْعُهُودِ بِالْوَفَاءِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، تَأْمُرُ نَفْسَكَ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ قَبِلْتَ مِنْكَ وَ الْأَرْضَ بِالْجُوعِ وَ السَّهْرِ وَ كَثْرَةِ الذِّكْرِ وَ مُجَالَسَةِ الصَّالِحِينَ لِتَرْغَبَ فِي الْمَعْرُوفِ. ثُمَّ تَأْمُرُ غَيْرَكَ وَ تَنْهَى نَفْسَكَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِنْ قَبِلْتَ وَ الْأَفَادِبَهَا بِالسَّيَاحَةِ وَ التَّقَطُّعِ وَ الْعُزْلَةِ وَ قَلْبَةَ الْكَلَامِ وَ مُلَازِمَةَ الصَّبْرِ لِتَنْتَهِيَ، فَإِذَا انْتَهَتْ فَأَنَّ النَّاسَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۵ (مبیدی، ۱۳۷۶: ج ۳: ۵۳۴).

وفای به عهد، از اصول ارتباط اخلاقی عارفان با دیگران تلقی شده است:

وفا در مقام مراد و مریدی - در مقام شیخی و شرایط آن گفته شده است که مراد باید در کارها ثابت قدم و درست‌عزیمت بوده و با مرید نیک‌عهد باشد تا با بدعهدی در حقوق مرید اهمال نوزد (رازی، ۱۳۸۳: ۲۴۸). سراج نیز وفای به عهد را از علامات اولیا برشمرده است: ادب برگزیدگان بیشتر در طهارت دل، مراعات اسرار، وفای به تعهدات، حفظ وقت و امثال آن است (سراج، ۱۴۲۳ه: ۱۹۵). همچنین یکی از شرایط مرید صادق نیز برای اینکه شایسته مریدی شود، درست‌عهدی است تا به هرچه گوید وفا کند (منور، ۱۳۸۱: ۳۱۶).

وفا علامت دوستی، فتوت و از آداب حج - ابوسعید خراز (وفات ۲۷۹ه ق.) گفته است که روزی در مسجد الحرام شخصی از آسمان فرود آمد و از من پرسید که صدق و

علامت دوستی چیست؟ گفتیم: وفاداری و او تصدیق کرد و به آسمان رفت (جامی، ۱۳۳۷: ۷۵).

محمد غزالی (وفات ۴۴۰-۵۰۵ ه ق) حق هشتم از حقوق صحبت و دوستی را نگاه داشتن وفای دوستان دانسته و برای وفاداری شرایطی برشمرده است از جمله اینکه: ۱- وفاداری آن است که پس از مرگ دوستان خود از اهل و فرزندان و دوستان او غافل نشود. ۲- وفا آن است که به متعلقین دوست شفقت کند. ۳- اگر به مقامی و حشمتی و ولایتی برسد بر دوستان تکبر نورزد. ۴- سعایت هیچکس را در حق دوست خود نشنود و سخن چین را دروغگو به حساب آورد. ۵- وفاداری آن است که دشمن دوست خود را، دشمن خود بداند (غزالی، ۱۳۸۳: ۴۱۲-۴۱۱ و هم او، ۱۳۷۶: ۴۰۷).

در کشف المحجوب نیز سه چیز علامت جوانمردی شمرده شده است که وفای بی‌خلاف سرلوحه جوانمردی است و مقصود از وفای بی‌خلاف آن است که بنده در عهد عبودیت، مخالفت و معصیت را بر خود حرام کند (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۴۱).

پاک‌تن در وفا تمام آید بدگهر ناپسند و خام آید
هر که در سیرت وفا شد گرد ز وفا راه در فتوت برسد
(اوحدی، ۱۳۷۵: ۵۶۳)

با توجه به مشقت مناسک حج بویژه در روزگاران گذشته که وادیهای گرم و سوزان را با چهارپایان می‌پیمودند و در شرایط دشوار مناسک حج را به جای می‌آوردند و برخی به علت دشواری آن را ترک می‌کردند یا دلتنگ می‌شدند. عارفان صبر و پایداری بر این مناسک را وفای به عهد دانسته‌اند چنانکه از آداب صوفیان در هنگام حج، وفای به عهد است حتی اگر بر سر آن جان خود را ببازند (سراج، ۱۴۲۳: ۲۲۷). بنابراین در متون عرفانی حج و احرام نماد وفای به حق شناخته شده:

حاجیان کعبه صدق و وفا بسته احرام از بیابان وفا
(بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۶۳۴)

وفا از آداب سماع - از دیدگاه حارث محاسبی اگر عارفان سه چیز را در سماع بیابند از آن بهره می‌گیرند: ۱. روی نیک با صیانت ۲. گفتار و آواز خوش با دیانت ۳. دوستی با وفا (سراج، ۱۴۲۳ ه. ق. ۲۴۶ و قشیری، ۱۳۷۴: ۶۰۱ و ۳۹۱). همچنین سماع بر سه گونه است: شنیدن با طبع، شنیدن با حال، شنیدن با حق. شنیدن سماع با طبع برای همگان است زیرا هر روحی به آواز خوش مایل است. آن کسی که سماع را با حال می‌شنود او در آنچه می‌شنود، تأمل می‌کند که در آهنگ سماع بوی وفاداری و وعده به جای آوردن می‌آید یا نقض عهد، اشتیاق وصل است یا رنج هجر. همچنین آن کسی که سماع را با حق و از حق می‌شنود او در پی آن است که از خدا، برای خدا، با خدا و به سوی خدا بشنود. این‌گونه افراد به اخلاص محض رسیده‌اند و حق را با حق مشاهده کرده‌اند. (سراج، ۱۴۲۳ ه. ق. ۳۵۰-۳۴۹ و قشیری، ۱۳۷۴: ۶۰۷) پس به این صورت می‌تواند به صحت سماع خود یقین پیدا کند.

در سماع درمندان حاضر آ، یارا، دمی	بشو این سازی که ما از سوز دل بنواختیم
عمری اندر جستجوی دست و پای می‌زدیم	عمر ما افسوس، بگذشت و تو را نشناختیم
زان چنین ماندیم اندر ششدر هجرت، که ما	بر بساط راستی نرد وفا کز باختمیم ^۶
	(عراقی، ۱۳۷۲: ۱۶۹)

ارتباط صدق با وفای عهد

بیشتر عرفا مقصود از صدق را وفای به عهد تلقی کرده‌اند چنانکه در احوال ابوسعید خراز آورده‌اند که دو فرشته از آسمان فرود آمدند و از وی پرسیدند صدق چیست؟ وی پاسخ داد: وفای عهد (سراج، ۱۴۲۳ ه. ق. ۲۸۸ و جامی، ۱۳۳۷: ۷۵).^۷ عبدالواحد بن زید صدق را وفاداری به خدای عزوجل در عمل دانسته (قشیری، ۱۳۷۴: ۳۲۸) و امام محمد غزالی نیز برای صدق، شش مرتبه قائل شده است که مرحله چهارم آن را، با وفای به عهد پیوند داده، گفته است: صدق چهارم آن است که وقتی انسان، امری را اراده کرد و درباره آن تصمیم گرفت به آن وفا کند و تصمیم خود را عملی سازد. بسیار اتفاق

می‌افتد که انسان هنگام وفای به عهد سستی نشان می‌دهد و چنین فردی صادق به شمار نمی‌رود. خداوند متعال می‌فرماید: «رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»^۸ و درباره این مردمان نیز می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»^۹ (غزالی، ۱۳۸۹: ۲۲۷-۲۲۶)

نگاه خاص عارفان به وفا تا جایی پیش رفته است که برخی از آنان مانند سنایی، عین‌القضات و عطار، سجده نکردن ابلیس به آدم را، وفا به حق تعالی تلقی کرده‌اند؛ گرچه امر حق تعالی به سجده، برتر از این تعبیرهاست و ترک آن مردود است و امر صریح خداوند توجیه‌پذیر نیست. این دسته از عارفان راه افراط را پیموده‌اند؛ از نظر آنان ابلیس به دلیل وفاداری به عهد با خداوند متعال حاضر نشد که سر تسلیم برای غیر خدا فرود آورد. چنانکه ابلیس در سؤال پیری درباره لعنت و نافرمانی کردن او چنان جواب داده است:

از او در عین ما و من فتاده	مرا طوقیست در گردن فتاده
که اینجا آتش اندر خاک نبود	ز طوق لعنتم خود پاک نبود
نمود زهر من تریاک دارد	ولی چون خاک اصل پاک دارد
ز قول و عهد او سر بر نداریم	همی با یکدگر پیوند داریم
چو جانم هست اینجا عین رحمت	ملامت می‌کشم از طوق لعنت
منم در عشق جانان شاد و خرم	ملامت می‌کشم در هر دو عالم
ولیک از من وفا آید پدیدار	ز یارم گر جفا آید پدیدار

(عطار، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

برخی از عارفان برای محبوب اعلی بین وفا و جفا تفاوتی قائل نشدند زیرا زمانی که بحث عشق و محبت پیش آید در حقیقت محبت، وفا و جفا مساوی است (هجویری، ۱۳۷۵: ۴۰۴):

حَبِّذَا عَشِقْ و حَبِّذَا عَشَاق
 حَبِّذَا آن زمان که در ره عشق
 نبرند از وفا طمع هرگز
 خوش بلایی است عشق، از آن دارند
 حَبِّذَا ذَکَرِ دُوسْتِ رَا عَشَاق
 بی خود از سر کنند با عشاق
 نگرینند از جفا عشاق
 دل و جان را درین بلا عشاق
 (عراقی، ۱۳۷۲: ۳۳۰)

مصادیق عملی وفای به عهد

در متون عرفانی برای تأکید بر فضیلت وفا، مصادیق عملی از پیامبران و مشایخ آورده شده تا با ارائه نمونه‌های عالی آن آموزه‌های قولی را تقویت کند؛ چنانکه خداوند متعال، اسماعیل پیامبر را به صدق وعده ثنا فرموده و گفته: «إِنَّهُ كَانَ صَادِقُ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. و گفته‌اند که او را با آدمی وعده بود در موضعی، آن کس بدان موضع نیامد و او بیست و دو روز در انتظار آنجا بود.» (غزالی، ۱۳۷۶: ۲۷۳). نکته جالب توجه در این آیه آن است که وفای به عهد پیش از مقام نبوت و رسالت بیان شده است. اسوه حسنه عملی دیگر حضرت رسول اکرم (ص) است: پیامبر (ص) ابوالهیثم بن التیهان را برده‌ای وعده فرموده بود. پس از چند روز سه برده آوردند؛ دو برده را به مستحقان بخشید، در این حال حضرت فاطمه (س) فرا رسید و با نشان دادن اثر آسیا بر دستش، طلب خدمتکار کرد، پیامبر (ص) فرمود: وعده ابوالهیثم را چه کنم و برای آنکه خلف وعده نفرموده باشند، آن را به ابوالهیثم داد (همان: ۲۷۵). در جای دیگر نیز درباره وفاداری آن حضرت آمده: عبدالله بن ابی الحمساء گفت که با پیامبر (ص) بیعت کردم و گفتم در فلان روز در فلان مکان حاضر شوم. پس روز اول و دوم فراموش کرده و روز سوم حاضر شدم. پیامبر آنجا بود و گفت: يَا فَتَى قَدْ شَقَقْتَ عَلَيَّ أَنَا هَاهُنَا مِنْذُ ثَلَاثِ أَنْتَظِرُكَ أَيَّ جَوَانِمَرْدٍ، بر من دشوار کردی، سه روز است که من اینجا منتظر تو هستم (غزالی، ۱۳۷۶: ۲۷۳). از ابراهیم ادهم پرسیدند که اگر مردی با دیگری وعده کند

و نباید تکلیف چیست؟ گفت: منتظر او بماند تا وقت نماز، آنگاه برای نماز محل وعده را ترک کند. پیامبر(ص) نیز زمانی که وعده می‌کرد لفظ «عسی» به کار می‌برد که در آن جزم و قطعیت نیست. ابن مسعود هم هر وعده‌ای که می‌کرد در آن «إن شاء الله» می‌گفت و این شایسته‌تر است؛ چون زمانی که وعده جزم و قطعی شد، ناچار باید وفا کرد، مگر اینکه عذری داشته باشد و اگر در موقع وعده تصمیم داشته باشد که وفا نکند، نفاق است (همان: ۲۷۳). به این ترتیب بهتر است که در وعده «اگر» و «إن شاء الله» ذکر شود تا خلف وعده نشود. در منطق الطیر و تذکرة الاولیاء نیز درباره وفای به عهد این‌گونه نقل شده است که «عبدالله مبارک یکبار به غزو رفته بود و با کافری جنگ می‌کرد وقت نماز درآمد، از کافر مهلت خواست و نماز کرد. چون وقت نماز کافر درآمد، کافر نیز مهلت خواست. چون روی به بت آورد، عبدالله گفت: این ساعت بر وی ظفر یافتم. با تیغی کشیده بر سر او رفت تا او را بکشد. آوازی شنید: که «یا عبدالله او فوا بالعهد ان العهد کان مسؤلاً» از وفا بر عهد خواهند پرسید. عبدالله بگریست. کافر سر برداشت. عبدالله را دید با تیغی کشیده، گریان. گفت: تو را چه افتاد؟ عبدالله حال باز گفت که: از برای تو با ما عتابی چنین رفت. کافر نعره‌ای بزد و گفت: ناجوانمردی بُود در چنین خدایی طاغی و عاصی گشتن، که با دوست از برای دشمن عتاب کند» (عطار، ۱۳۷۵: ۲۱۷ و هم او، ۱۳۸۵: ۱۵۱-۱۵۰).

نتیجه‌گیری:

در متون عرفانی وفا از اصول اخلاقی مهم به شمار رفته چنانکه عطار صاحب وفا و انصاف را دارای مرتبه‌ای عالی در معرفت معرفی کرده است. در کتابهای عرفانی از سه نوع وفای به عهد، سخن به میان آمده است: ۱- وفا به عهد و حق خداوند: یعنی اینکه بندگان با توجه به عهد ازلی «الست بربکم قالوا بلی» با خداوند متعال عهد بسته و قبول

عبودیت کرده‌اند تا خداوند نیز به عهد بندگان وفا نماید ۲- وفا به عهد و حق خلق؛ عارفان، وفای به عهد با دیگران را بر تمام امور خود مقدم شمرده‌اند. ۳- وفا به عهد و حق خود؛ مغرور نشدن به مکر و کید شیطان و ابلیس نفس و هوا و مقاومت در مقابل این دشمنان وفای به خود است و بالاترین وفای به عهد، امر به معروف و نهی از منکر نفس خود، قبل از دیگران است.

وفای عهد، از اصول و شرایط بیشتر مقامات عارفان و صوفیه محسوب می‌شود چنانکه در مقام شیخی و شرایط آن گفته شده است که مراد باید با مرید نیک عهد باشد تا با بدعهدی در حقوق مرید اهمال نرزد. یکی از شرایط مرید صادق نیز برای اینکه شایسته مریدی شود، درست‌عهدی است یعنی هرچه گوید وفا کند. در ادب صوفیان وفا صبر بر مناسک حج است. وفا از نشانه‌های دوستی، علامت فتوت و از آداب سماع است و همچنین عارفان صدق را وفای به عهد تعریف کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱- لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتَفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و یا مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینویان و در راه‌ماندگان و گدایان و در راه آزاد کردن بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارند و به سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند، آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.) (بقره / ۱۷۷)، إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأِيمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا

خَلَقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نمی نگرد و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت). (آل عمران / ۷۷) ...

۲- پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَ أَنْ كَسَّ بِهِ خِذَا وَ رُزْزَا إِيْمَانٍ دَارِدَ الْبَتَّةَ بِعَهْدٍ وَ إِيْمَانٍ وَفَادَارَ بَاشِد» (کلینی، ج ۲: ۳۶۳). همچنین در مجموعه ورام و بحارالانوار نیز احادیث دیگری از ایشان در این باره نقل شده است:

«ثَلَاثٌ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ فِيهِنَّ رُحْصَةٌ: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِمُسْلِمٍ أَوْ كَافِرًا وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى مُسْلِمٍ كَانَ أَوْ كَافِرًا، سَهْ شَيْءٌ اسْتَأْتَمَرَ أَنْ يَكُونَ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ جَائِزٌ لَيْسَ بِنِيكِيٍّ بِوَالِدٍ أَوْ مَادَرٍ مُسْلِمَانِ بَاشِدًا أَوْ كَافِرًا، وَفَى بِعَهْدِ مَسْلَمَانٍ أَوْ كَافِرٍ وَ إِدَائِهِ أَمَانَتِ مَسْلَمَانٍ أَوْ كَافِرٍ» (ورام، بی تا، ج ۲: ۱۲۱).

«عن موسی بن جعفر عن آبائه قال قال رسول الله (ص): لا دين لمن لا عهد له، حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت کرده است که رسول اکرم (ص) فرمود: مسلمان نیست آن کس که به عهد و پیمان وفادار نباشد» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۶: ۱۴۴).

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه به مالک اشتر فرموده است در صورتی که به دشمن خود هم وعده داده باشی، باید به پیمان خود وفا کنی؛ این امر نشانگر ضرورت وفای به عهد در نزد امیر مؤمنان (ع) است:

«وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَهْدًا أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَ أَرِغْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جَنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أُشِدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ فَلَا تُعْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ وَ لَا تَخَيْسَنَّ بِعَهْدِكَ وَ لَا تَحْتَلَنَّ عَدُوِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِيماً يَسْكُونُونَ إِلَيَّ مَنَعَتِهِ... (اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان

دادی، به عهد خویش وفادار باش و بر آنچه بر عهده گرفتی امانتدار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست. که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند. تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند. پس هرگز پیمان شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی‌دارد. خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می‌گیرد، با رحمت خود مایه آسایش بندگان و پناهگاه امنی برای پناه‌آورندگان قرار داده است تا همگان به حریم امن آن روی بیاورند...» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)^۳

برای بندگان شایسته خود بهشتی را آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به ذهن هیچ کس خطور نکرده است.

^۴ - از جمله مواردی که در این باره (تفسیر الست برکم) گفته‌اند: به پیمان من پایدار باشید یعنی در آستان من حاضر شوید تا من به پاداش فراوان پیمان شما را وفا کنم، وفا کنید به پیمانم با حفظ اسرارم تا وفا کنم به پیمانتان، به نیکی زیبا وفا کنید به پیمانم به اینکه بر من غیره نگزینید تا وفا کنم به پیمانتان تا لطفم را از شما دریغ نورزم، وفا کنید به پیمانتان به نیکی مجاهدت تا وفا کنم به پیمانتان به دوام مشاهدت، وفا کنید به پیمانم با محبت راستین تا وفا کنم به پیمان شما با نهایت قربت، وفا کنید به پیمانم در دنیا بر سفره خدمت من با حفظ حرمتم تا در بهشت نعمتم با شادی و صلح به پیمان شما وفا کنم، وفا کنید به عهدم که روز میثاق آن را پذیرفتید تا وفا کنم به پیمان روز دیدار که آن را ضمانت کرده‌ام، وفا کنید به پیمان من که پیوسته مرا (پروردگار من) بخوانید، وفا کنید به پیمانم تا شما را بنده خود بخوانم.

۵- پیمانها بسیارند و شایسته‌ترین پیمانها به وفا کردن امر به معروف و نهی از منکر است نفس خود را به معروف امر کن اگر از تو پذیرفت (چه نیکو) و گرنه ریاضت کن. او را با گرسنگی و شب بیداری و بسیاری ذکر خدا و همنشینی با نیکان تربیت کن تا نفست متمایل به نیکی شود، سپس دیگران را امر به معروف کن و باز دار نفس خودت را از زشتی اگر از تو پذیرفت (چه نیکو) او را با سفر (دور کردن از مألوفات) و قطع تعلق از دنیا و گوشه‌گیری و کم

حرف زدن و ملازمت و صبر از زشتی باز دار. پس هرگاه بازداشته شد مردم را از زشتی‌ها نهی کن.

۶- شایان ذکر است که این واقعه در رسالهٔ قشیریه دربارهٔ جنید ذکر شده است (قشیری، ۱۳۷۴: ۷۱۸)

۷- مردانی‌اند که آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.

۸- و از آنان کسانی‌اند که با خدا عهد کرده‌اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد. پس چون از فضل خویش به آنان بخشید بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند. در نتیجه به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل‌هایشان تا روزی که او را دیدار می‌کنند پیامدهای نفاق را باقی گذارد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۸۰). ترجمهٔ محمد مهدی فولادوند.
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۵). ترجمهٔ محمد دشتی، شیراز: میقات نور.
- ۳- اوحدی، رکن‌الدین. (۱۳۷۵). کلیات اوحدی اصفهانی (اوحدی مراغه‌ای)، به کوشش سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- ۴- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۶۰). شرح شطحیات، به اهتمام هنری کرین، تهران: نشر زبان و فرهنگ ایران و طهوری.
- ۵- جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۳۷). نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور، تهران: کتابفروشی محمودی.
- ۶- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۱). دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- ۷- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۷۷). مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، ج ۱، تصحیح و مقدمه و فهرس از محمد سرور مولایی، تهران: توس.
- ۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۷). مفردات الفاظ قرآن، ترجمهٔ حسین

خداپرست، قم: دفتر نشر اسلام.

- ۹- سجادی، سید جعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، تهران: طهوری.
- ۱۰- سراج طوسی، أبو نصر. (۱۴۲۳ ه. ق.). *اللمع فی التصوف*، تحقیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- ۱۱- عراقی، فخرالدین. (۱۳۷۲). *مجموعه آثار فخرالدین عراقی*، به تصحیح و توضیح نسرین محتشم (خزاعی)، تهران: زوار.
- ۱۲- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۷۱). *جوهر الذات*، دفتر اول، تهران: نشر اشراقیه.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۵). *تذکرة الاولیاء*، به کوشش امیر توکلی، تهران: بهزاد.
- ۱۴- ----- (۱۳۸۵). *منطق الطیر*، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۵- غزالی، محمد. (۱۳۷۶). *احیاء علوم الدین*، ربع عادات، ج ۲، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- ----- (۱۳۸۳). *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۷- ----- (۱۳۸۹). *کتاب الاربعین*، ترجمه برهان الدین حمدی، تهران: اطلاعات.
- ۱۸- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴). *رسالة قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۷۷). *ترجمه اصطلاحات الصوفیه (فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوف)*، ترجمه محمد خواجهوی، تهران: انتشارات مولی.

- ۲۰- کلینی، محمد. (۱۳۶۲). **الکافی**، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۲، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۲۱- لاهیجی، شمس الدین محمد. (۱۳۷۴). **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.
- ۲۲- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۳). **بحار الانوار**، ج ۱۶، تهران: اسلامیة.
- ۲۳- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۶). **مثنوی معنوی**، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان.
- ۲۴- میدی، ابوالفضل. (۱۳۷۶). **کشف الاسرار و غده الابرار**، ج ۱ و ۳، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- محمدبن منور، محمد. (۱۳۸۱). **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
- ۲۶- رازی، نجم الدین. (۱۳۸۳). **مرصاد العباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۷- نعمت الله ولی. (۱۳۴۴). **رسائل**، به اهتمام جواد نوربخش، ج ۳، تهران: انتشارات خانقاه نعمت اللهی.
- ۲۸- مسعود بن عیسی، ورام. (بی تا). **مجموعه ورام** (التنبیه الخواطر و نزهه النواظر)، ج ۲، قم: مکتب فقیه.
- ۲۹- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۵). **کشف المحجوب**، به تصحیح والتین ژوکوفسکی و با مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.

References:

- 1- The Holy Quran (1380) , translated by Mohammad Mahdi fouldadvand.

- 2- Nahjol Al-Balagheh (1385) , translated by Mohammad Dashti , Shiraz: Miqati-noor.
- 3- Ouhadi, Roknol Al-din (1375). Generalities of Ouhadi Esfahani (Ouhadi Maragheie), thanks to the efforts of Saeed Nafisi, Tehran: Amir Kabir.
- 4- Baqli Shirazi, Rouzbehan (1360). Commentaire sur les paradoxes Dex sufis (sharh-e shathiyat), thanks to effort of Henry korban, Tehran: Nashr-i zaban va Farhange va Tahuri Iran.
- 5- Jami, Abdol Rahman Ibn Ahmad (1337). Nafahat Al uns va Hazarat Al-Quds, introduction and Appendix by Mehdi Touhidi Pur, Tehran: Mahmoudi bookstore.
- 6- Hafez, Shams Al-Din Mohammad (1371). Divan , corrected by Mohammad Ghazvini and Ghani, thanks to effort of Abd Al-Karim Jorbozhedart, Tehran: Asatir.
- 7-. Khaje Abdol Allah Ansari (1377). Khaje Abdol Allah (Abdullah) Ansari treatise, vol 1, editeing and introduction through comparing three copies of Mohammad Sarwar Mowla'ii, Tehran: Toos.
- 8- Ragheb Esfahani, Hossein bin Mohammad. (1387) Mofradat Alfaz of Quran translated by Hussein, Khodaparast Qom: Islamic Publication Office.
- 9- Sajjadi, Seyyed Jafar. (1386). Glossary of Terms and mystical interpretations, Tehran: Tahouri.
- 10- Al- Sarraj Toosi, Abi Nasr (1423). Al-luma, research Abdol Al- Halim Mahmoud and Taha Abdol Al-baghi Sorour. Gahereh: Maktabat al-Theghafiya Diniyah
- 11- Araqi (Iraqi), Fakhr-Al-din (1372). Fakhr Al-din Araqi (Iraqi) works, corrected and explained by Nasrin Mohtasham (Khazaei), Tehran: Zavvar.
- 12- Attar Nishabouri, Farid Al-Din Mohammad. (1371). Johar Al-Zatt , published by Eshragiyeh.

- 13- ----- (1375). Tadhkirah Al-awliya, thanks to the effort of Amir Tavakoli, Tehran: Behzad.
- 14- ----- (1385). Manteq Al-tayr, correction and efforts by Sayyed Sadiq-i Gawharin, Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- 15- Ghazzali, Mohammad (1376). Ehyae oulum Al-Din ,quarter aadat, vol 2, translated by Mohammad Al- Din Kharazmi ,thanks to Efforts of Hossein Khadive Jam, Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- 16- ----- (1383). Kimiya Saadat,thanks to Efforts of Hossein Khadive Jam, Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- 17- ----- (1389). Al-Arbain books, translated by Burhan Al din Hamdi, Tehran: Ettelaat.
- 18- Qoushayri, Karim Abdol Ibn Havazen (1374). Qoushayri treatise, translated by Abu Ali Hasan Ibn Ahmad Osmani(uthman), corrected by Badie Al-zaman Furuzanfar, Tehran: Elmi Farhangi Publications.
- 19- Kashani, Sheikh Abd Al-Razzag (1377). Translation of Sufis terms (glossary mysticism), translated by Mohammad Khajavi, Moulla publications.
- 20- Koleyni, Mohammad (1362). Al-Kafi, translated by Seyyed Javad Mostafavi, v 2, Tehran: Islamia.
- 21- Lahiji, Shams al-Din Mohammad (1374). Mafatih Al-Ijaz Fi Sharh-i Gulshan -i-Raz. Corrected by Barzegar and Karbasi, Tehran :Zavvar.
- 22- Majlesi ,Mohammad Bagher (1363). Behar Al Anvar, volom 16, Tehran: Islamia.
- 23- Rumi, Jalal al-Din Mohammad (1386). Masnavi Manavi , corrected by Qavvam Al-Din khorramashahi ,Tehran: Doostan Publications.
- 24- Maybodi, Ab Al-fazl. (1376). Kashf Al-Asrar Va Oddat al-Abrar, v 1 and 3, thanks to effort of Ali Asghar Hekmat, Tehran: Amir Kabir.

- 25- Mohammadeben Monavar, Mohammad (1381). Asrar al-Tohid to authorities Sheikh Abi Saeed, Mohammad Reza Shafiee Kadkani suspension of background and correct, Tehran: Agah
- 26- Razii, Najmeddin (1383). Mersad Al Ebad, Edited by Mohammad Amin Riahi, Tehran: Elmi Farhangi Publications
- 27- Nematollah Vali (1344). Treatises, thanks to effort of Noorbakhsh, V3, Tehran.
- 28-. Masoud ibn isa Veram , (without date). Veram collection (Al-tanbih Al-khvater), Volume 2, Qom: Maktabe Fagihe
- 29- Hejwiri, Abu Al- Hasan Ali Ibn Osman (1375). Kashf-Al-Mahjub, corrected by Valentayn Zhukufski, introduction by Qasem Ansari, Tehran: Tahouri.

Archive of SID